

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ •
نمبر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹

تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز •
تلفن: ۶۶۲۸۳۳۴۴ • چاپ: صمیم • تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

شنبه ۲۷ فروردین ۱۴۰۱ • ۱۴ رمضان ۱۴۴۳ • ۱۶ آوریل ۲۰۲۲ •
سال نوزدهم • شماره ۴۲۵۸ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۵۷ •
اذان صبح فردا ۵:۰۱ • طلوع آفتاب ۶:۲۹

شترق

دیالوگ روز

دو زن ، تهمه میلانی (۱۳۸۰)

فرشته (نیکی کریمی): می خواستم درس بخونم نذاشتین

می خواستم کار کنم نذاشتین

می خواستم زندگی کنم نذاشتین

هیچ کدومتون نذاشتین

... تو نذاشتی ... بایام نذاشت

شوهرم نداشت...

دغدغه‌های یک آموزگار

قیچی وموی دانش آموزان!



محمدرضانیک نژاد

در این چند روز صحنه‌های زشت قیچی‌کردن موی سر دانش‌آموزان در یکی از مدرسه‌های کشور احساسات عمومی را برانگیخته و بازتاب‌های فراوانی در رسانه‌های حقیقی و مجازی داشته است. گرچه در دهه‌های گذشته از شدت چنین برخوردهایی کاسته شده اما به دلیل نفوذ اندیشه پستی‌بینی‌کننده این گونه رخدادها- نه تنها در مدرسه‌ها که در سطح جامعه- باید اندکی ژرف‌تر، موشکافانه‌تر و البته دست به عصاتر به واکاوی آن پرداخت.
۱- به باور نگارنده چنین رفتارهایی بیش و پیش از هر چیز برآمده از ریشه‌های اندیشگی جامعه و بنیان‌های فرهنگی-اجتماعی گاه صدها ساله است که شوربوختانه همچنان مورد توجه خانواده‌ها، دست‌اندرکاران مدرسه و حتی کارپه‌دستان ارشد سیاسی هستند.
روش‌های پرورشی در کشور ما با همه بیشرقت‌هایی که در جهان داشته همچنان زیر سایه سنگین سفارش‌های بزرگان ادبیاتی مانند سعدی و مولوی و غزالی ... و البته آموزش‌های مکتب‌خانه‌ای است. تا هنگامی که نتوانیم خود را از این سایه سنگین آسیب‌زا رها کنیم بسیاری از پدر و مادرها، آموزگاران، مدیران و معاونان و آموزگاران دل در گرو چنین روش‌هایی در آموزش خواهند داشت. بنابراین رویارویی با خشونت، تحقیر و تنبیه در مدرسه و البته جامعه نیز به فاصله‌گرفتن از این فرهنگ دارد و بالا بردن دانش و آگاهی عمومی در این باره که یکی از ضروری‌ترین آنها آشنایی با تجربه‌های جهانی است.

۲- پس از پخش گسترده این فیلم درباره برخورد با همکار قیچی به دست توصیه‌های فراوانی شد که گاه بسیار شگفت‌آور بودند! اما پرسش این است که او و بسیاری از همکاران دیگر تا چه اندازه با حقوق دانش‌آموزان به طور ویژه و حقوق کودک و نوجوان در حالت کلی آشنا هستند؟ آیا در دوران آموزش‌های معلمی با چنین مفاهیمی آشنا می‌شوند؟ در چه درسی و در چه چارچوبی درباره حقوق حرفه‌ای خود و دانش‌آموزان می‌خوانند؟ در دوران معلمی کدام دوره ضمن خدمتی را گذرانده‌اند که آنان را با حقوق و وظایف حرفه‌ای خود و حقوق و وظایف نوین دانش‌آموزان‌شان آشنا کند؟ در زمان گرینش، به جز پرسش‌های سخت و سخت‌ایدئولوژیک و البته خط و نشان‌هایی برای حفظ ظاهر در چارچوب همان ایدئولوژی، کی و کجا از انگیزه معلمی‌شان پرسیده می‌شود؟ آیا پس از به دست آوردن نمره قبولی نیاز نیست که روحیات و خلیقات آنان بررسی و میزان آمادگی آنان برای چنین حرفه‌ای حساسی سنجیده شود و صبر و حوصله و دقت آنان در برخورد با نوباوگان مورد ارزیابی قرار گیرد؟ در بخشی از ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است که: «هدف آموزش رشد کامل شخصیت انسانی، تقویت احترام به حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین خواهد بود. آموزش باید تفاهم، مدارا و دوستی در میان همه ملت‌ها و گروه‌های نژادی و مذهبی را ترویج کند و به فعالیت‌های [سازمان] ملل متحد در راه حفظ صلح یاری رساند.»

گمانی نیست که به‌بازنشستن این هدف‌ها در یک جامعه و در یک ساختار آموزشی دست‌کم نیاز به پیش‌زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی ... دارد و البته خواست و اراده دست‌اندرکاران سیاسی-آموزشی هر جامعه، پرسش این است که ساختار آموزشی ما کی و کجا چنین هدف‌هایی را سرلوحه کار خویش قرار داده است؟ به جز به‌زبان آوردن کلیدواژه‌های این بند- آن هم با شعارزدگی کامل و ادا و اطوارهای ملال‌آور! کی و کجا زمینه پرورش شهروندانی با شاخصه‌های مورد اشاره را فراهم کرده‌است؟ از اعلامیه جهانی حقوق بشر که به باور برخی از دوستان ساخته و پرداخته غربی‌هاست بگذریم؛ کی و کجا برای اجرای بندهایی از سند تحول بنیادین که به چنین مفاهیمی اشاره دارد، پرداخته شده و در راستای اجرای‌شان تلاش شده است؟ سندی که بیش از آنکه مسیری برای اجرا باشد بهانه‌ای شده برای دعواهای سیاسی در گسترده‌ترین نهاد عمومی کشور!

وابسین سخن آنکه پایان‌بخشدن به چنین رفتارهایی در هر سطح نیازمند آگاهی‌های حقوقی و شهروندی است. بنابراین برخورد‌های احساسی، شتابزده و تبیاهی‌پاک‌کردن صورت‌مسئله و مسکنی کوتاه‌مدت و بی‌فایده است. با توجه به شاخصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی‌مان در این باره راه درازی در پیش است و بی‌گمان همه‌مان باید در راستای افزایش چنین آگاهی‌هایی تلاش کنیم.

از آن روز گرم و داغ تابستانی که مردم بخش «آب‌پخش بوشهر» با اعتراضی نمادین، بر تعداد و آرام، مانع از کلنگ‌زنی پتروشیمی توسط وزیر وقت صنعت، معدن و تجارت با حضور استاندار و مسئولان محلی شدند، کمتر از پنج سال می‌گذرد. تا آن روز، شاید این نخستین باری بود که نگرانی از آسیب‌های زیست‌محیطی یک صنعت آلاینده، بخشی از مردم محلی را به جای کف و سوت و هورا به مطالبه‌گری برای شفافیت و پاسخ‌گویی مسئولان وامی‌داشت. آنها حتی با را فراتر نهاده و مانع کلنگ‌زنی پتروشیمی شده بودند. محسن رزانی، اقتصاددان، همان زمان در یادداشتی با عنوان «جوانه‌های بلوغ در شمال جنوب» نوشت: «این نشانه‌ای بود از رسیدن جامعه ما به یک نقطه عطف تاریخی. نقطه‌ای که در آن دیگر حکومت نمی‌تواند با نشان دادن شکلات‌های اقتصادی، جامعه را به کرنش وادارد.»



رزانی یادآور شده بود: «مردم به جای کشتن گاو و گوسفند آمده بودند تا خیلی مدنی و محترمانه با نمایش نوشته‌هایی، مخالف خود را با ساخت این طرح اعلام کنند و علت آن را هم نداشتن مجوزهای زیست‌محیطی، نامعلوم‌بودن محل تأمین آب طرح و نیز ناشخص‌بودن محل دفع پساب صنعتی آن ذکر کرده‌اند. وزیر باشعور دولت هم بدون آنکه مردم را به فریب‌خوردگی و عامل استکبار بودن متهم کند تنها گفت «در عمر کاری‌اش برای نخستین بار شاهد چنین رفتار اعتراض‌آمیزی برای شروع عملیات اجرایی یک طرح بزرگ صنعتی است» و بدون کلنگ‌زنی، منطقه را ترک کرد». از زمان اعتراض به پتروشیمی دشتستان بوشهر تا پتروشیمی میانکاله، جامعه ایران تا به امروز شاهد ده‌ها مورد دیگر از اعتراضات فعالان محیط زیست در سراسر کشور به موارد تخریب طبیعت و بهره‌کشی بی‌رویه از منابع طبیعی با انجام اکتشافات گسترده معدنی حتی در مناطق شمالی و جنگلی ایران از مناطق کویری و... بوده و این نشان می‌دهد که دیگر نمی‌توان همچون گذشته، مردم را از دخالت در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی برای آنچه توسعه‌قلمداد می‌کنیم، کنار گذاشت. گرچه فرایند تهیه گزارش‌های ارزیابی اثرات زیست‌محیطی و اجتماعی طرح‌ها و پروژه‌های بزرگ عمرانی کشور عملا در سه دهه گذشته یک فرایند غیردموکراتیک و بدون مشارکت مردم، بدون شفافیت، بدون آگاه‌سازی افکار عمومی و بدون پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری از سوی مجریان

احوال‌پرسی

از پتروشیمی دشتستان تا میانکاله!



مرگان جمشیدی

و مشاوران طرح‌های عمرانی و دولت‌ها بوده است اما به نظر می‌رسد در نتیجه آسیب‌های گسترده و اضمحلال طبیعت و شکست بزرگ طرح‌های عمرانی کشور در توسعه فرهنگی و اجتماعی و حتی اقتصادی جوامع محلی، اکنون مردم خود به دنبال جایگاه از دست‌رفته‌شان در فرایند تصمیم‌سازی توسعه هستند. با وجود این پتروشیمی میانکاله، برخلاف پتروشیمی دشتستان بوشهر، کلنگ‌زنی شد! چون به گواه اظهارات امداران و روستاییان و حتی فعالان محیط زیست مازندران، تا روزی که وزیر کشور کلنگ پتروشیمی را با حضور نمایندگان و مسئولان محلی به زمین زد اصلا هیچ‌کدام از مردم مطلع نبودند که قرار است چنین صنعتی در مراتع ملی حسین‌آباد در جنوب تالاب بین‌المللی میانکاله احداث شود. با این حال در نتیجه اعتراضات گسترده فعالان و متخصصان محیط زیست و مردم محلی سرانجام بعد از ۴۰ روز که بخش‌های گسترده‌ای از مراتع حسین‌آباد، تخریب و گیاهان و بوته‌های ارزشمند بومی آن شب و روز ریشه‌کن شد و سازه‌هایی در اطراف مرتع برای مشخص‌کردن مرز پتروشیمی ایجاد شد، این پروژه با درخواست بیش از ۴۰ هزار نفر با دستور قضائی متوقف شد.

شاید به نظر برسد پیروزی فعالان محیط زیست برای حفظ مرتع و معیشت پایدار مردم حسین‌آباد، دستاورد بزرگی نبوده و موقتی است اما عملیات اجرایی این پروژه که حتی با دستور رئیس‌جمهور و دادستان هم متوقف نمی‌شد و مجریان طرح شب و روز در حال تخریب مرتع بودند، نشان داد مجریان طرح گویا خود را فراتر از دستور رئیس‌جمهور و دادستانی می‌دانند که حتی بعد از آن هم تا چند روز با وجود ممانعت‌های قضائی به کار خود ادامه می‌دادند.

اما آنچه ارزش این پیروزی موقت را برای جامعه محیط زیست ایران دوچندان می‌کند، همکاری و مطالبه‌گری درست از سوی مردم محلی و جامعه محیط‌زیستی و رسانه‌ای ایران بود که نهایتاً این مشارکت گروهی به یک دستاورد بزرگ، در برابر طرحی بدل شد که تا به امروز کمترین شفافیت و پاسخ‌گویی را در قبال افکار عمومی داشته و برای عقب‌راندن معترضان از اهرم تهدید و تهمت‌های سیاسی و برجسب‌های امنیتی و گاه ضرب و شتم مردم محلی هم بهره برده است.

سید اسماعیل ساداتی، دامدار ۷۰ساله‌ای است که می‌گفت وقتی دستور دادستانی و رئیس‌جمهور را برای توقف پتروشیمی شنیده، به اتفاق مردم روستا، مقابل پیمانکار طرح ایستاده و در حالی که مسئولان محلی نیز حضور داشتند از سوی یکی از مجریان طرح مورد ضربه لگد از ناحیه پهلو قرار گرفته است. او می‌گوید: «بعد از نیم‌ساعت مسئولان محلی آمدند صورتم را بپوسیدند و دلجویی کردند که آن آقا مرا با لگد زد».

اغلب امدارانی که با آنها در هفته گذشته گفت‌وگو کردم می‌گفتند که پیمانکار پتروشیمی گفته «شما را داخل گونی می‌کنیم و سربه‌نیست‌تان می‌کنیم، بعد چطور ادعا می‌کنند می‌خواهند برای ما شغل ایجاد کنند!» صرف‌نظر از اینکه ساخت پتروشیمی میانکاله در مجاورت مهم‌ترین تالاب بین‌المللی ایران به موجب مصوبه هیئت وزیران مبنی بر ممنوعیت استقرار صنایع نفت و پتروشیمی در استان‌های شمالی، اساساً ممنوع بوده و آسیب‌های غیرقابل‌جبرانی به منابع آب و خاک و هوا و سلامت و معیشت مردم و حتی پناهگاه حیات وحش میانکاله وارد می‌کند، اما پرسش‌های بی‌پاسخ زیادی همچنان به قوت خود باقی است! نخست اینکه دولتی که خود همواره منتقد سرسخت تصمیمات دولت قبلی بوده، چرا مصوبه غیرقانونی احداث پتروشیمی میانکاله را که از دولت قبل به جا مانده است، ابطال نکرده و خود مجری کلنگ‌زنی‌اش شده و حتی از اراضی که بیش از ۶۰ سال است، «ملی» اعلام شده به مجریان طرح حاتم‌بخشی کرده است؟ در همین حال یکی از مسئولان چرخ روز قبل گفته بود سرمایه‌گذار تمایل نداشته پتروشیمی را در این منطقه بسازد! پرسش این است اگر روزی سرمایه‌گذار خواست در حریم اماکن تاریخی و مذهبی یا نوک قله دماوند هم پتروشیمی یا پالایشگاه بسازد باید به این خواسته ناحق و غیرقانونی او احترام گذاشت و از او دفاع کرد؟ و اساساً این سرمایه‌گذار کیست و سرمایه‌اش چقدر است؟ اصلاً سرمایه‌ای دارد یا روی وام‌های بانکی و صندوق بیت‌المال حساب باز کرده است؟

مردم حق دارند که مخالف بودن یا نبودن یک صنعت در نزدیکی محل زندگی‌شان باشد و دولت‌ها باید به این حق مسلم و نگرانی‌های مردمی احترام بگذارند. اما در جامعه‌ای که روند تصمیم‌سازی و اجرای پروژه‌های عمرانی از آخر به اول است یعنی بدون امکان‌سنجی و ارزیابی اثرات- پیش از هر اقدام اجرایی- اول کلنگ‌زنی در مکانی که یک نفر خاص دلش می‌خواسته، صورت می‌گیرد و اطلاعات طرح شفاف نیست و محرمانه تلقی می‌شود، آگاهی به افکار عمومی داده نمی‌شود و مشخص نیست در صورت بروز عواقب جبران‌ناپذیر یک تصمیم غلط یا یک طرح نادرست در مکان نادرست اساساً چه کسی پاسخ‌گو خواهد بود و مسئولیتش را خواهد پذیرفت، طبیعی است که مردم دیگر مثل گذشته‌ها برای استقرار صنعت کف و سوت و هورا نخواهند کشید و فریب وعده‌های اشتغال‌زایی را نخواهند خورد.



● قلع و قمع و تخریب ویلایی مجلل در جنگل‌های شهرستان ماسال متعلق به فردی غیرومی که از طریق رانت توانسته اراضی جنگلی را تصرف کرده و اقدام به ساخت بنا کند، اجرایی شد. عکس: بابک جدی، میزان

یادداشت

حالا که روحانی نیست...



علی ربیعی

شاید یکی از خصوصیات منحصربه‌فرد دولت روحانی در تاریخ سیاسی ما، حجم بالای نقد و انتقادات به دولت بود. این نقدها در طیفی از حرف‌های درست تا شایعه، دروغ و تهمت مطرح می‌شد که بخش دوم آن عمدتاً از سوی مخالفان سیاسی مطرح و در سطح وسیعی منتشر می‌شد. شاید هیچ دولتی چنین تجربه‌ای نداشته باشد که رسانه‌ها و افراد مشخص در خارج از کشور- با هدف تخریب کل نظام- در کنار حجم وسیعی از رسانه‌های داخلی که عمدتاً از پول مالیات مردم ارتقا می‌کنند، درباره دولت بنویسند و تخریب و حاشیه‌سازی کنند. باید به اینها اضافه کرد سازمان رسانه ملی را که این بار نهایتاً در بخش‌های سیاسی، بلکه با رویکردی جدید در قالب شبکه‌های تازه‌تأسیس، فیلم، سریال و برنامه‌های طنز، امتداددهنده این جریان بود. مخالفان دولت، همچنین با به‌کارگیری لشکرهای مجازی و سایبری که بدون محدودیت، با نادرست‌گویی و سیاه‌نمایی در فضای شبکه‌های اجتماعی در این راستا عمل می‌کردند و متأسفانه امروز این رویه تبدیل به امری ناهدین شده است؛ میراثی ناگوار برای آینده. به یاد داشته باشیم این‌گونه اقدامات در نهایت به‌مثابه اثر بومرنگ (اثر بازگشتی) عمل می‌کند. من از منظر مطالعات اجتماعی این هجوم و آن بردباری را (با توجه به همه فشارها علیه دولت‌ها)، پدیده‌ای به نفع ثبات و پویایی کشور می‌دانسم؛ چراکه بخشی از جامعه این چنین تخلیه می‌شود. چندی پیش در قالب یک جمله طنزگونه خواندم: «وقتی دیگر روحانی نیست، به چه کسی ناسزا گفته می‌شود؟!». اتفاقاً من حذف سیر دولت از نقد اجتماعی را امری منفی می‌دانم و آن را معادل نوعی ناامیدی از تحول تلقی می‌کنم. نمی‌دانم بگویم خوشبختانه یا متأسفانه، این روزها مجموعه رسانه‌های پر قدرت از روزنامه‌ها، خبرگزاری‌ها و کانال‌ها گرفته تا صداوسیما همه از یک راستا خط می‌گیرند. با این وصف، شاهد نوعی نابرداری در مقابل نقدهای هرچند کوچک هم هستیم. نشیندن صداهای انتقادی و گاهی تلخ، آرمش‌های کوتاه‌مدت به همراه دارد و کمکی به ثبات، پویایی، منافع و امنیت ملی نخواهد کرد. این روزها، مشاهده می‌شود جریانی در کشور حتی جمع‌شدن چند دوست رسانه‌ای را بر نمی‌تابند و با تصورات «دلی‌جان ناپلونی» خود داستان‌سرایی‌های امنیتی می‌کنند. این نوع فشار و زیر ذره‌بین بردن نشست‌های ساده، حتی عهده‌ها یا حتی نشست‌های هم‌اندیشی تحلیلی را به چشم توطئه دیدن، به نفع ساختار و نظام سیاسی کشور نیست. شواهدی می‌بینم که فعالیت‌های نهادهای مدنی در حوزه عمومی نیز رو به دشوارشدن می‌رود که در مقاله‌ای جدا به آن خواهم پرداخت. نگاه تنگ‌نظرانه به نهادهای مدنی و کوچک‌کردن حوزه عمومی و حتی زیر ذره‌بین بردن حوزه‌های خصوصی، به نفع جامعه و سامان سیاسی نیست. بدون تردید، بزرگ‌شدن حوزه عمومی و شنیدن صداهای متنوع و متکثر و اجزادادن به شکل‌گیری و بزرگ‌شدن میانجی‌های اجتماعی، مسیری درست است که به ثبات بیشتر کشور انجامیده و بخشی از الزامات توسعه سیاسی-اجتماعی است.



اتوبوس منعکس بود و نیم دیگر آن سمت چپ دوربین من بود. روز بعد عکس را بزرگ کردم و سر صحنه بردم و به کیانوس عیاری نشان دادم. او دست‌هایش را روی سرش گذاشت و غمگین و عصبی شد. اول فکر کردم می‌خواهد از کارم ایراد بگیرد، ولی چند لحظه بعد گفت: «چرا به ذهن من نرسید و این عکس بوستر فیلم من است». با اینکه عیاری همان روز هم می‌توانست این صحنه را تکرار کند، اما این کار را نکرد و دوست داشت پلان به پلان فیلم نگاه خود را بنماید. به همین جهت کیانوش عیاری از نگاه من کارگردان خاصی است.»



من کارشان در آن زمان بسیار مصنوعی به نظر می‌رسید و همیشه مورد انتقاد بود. بااین حال، رویکرد آنها باعث تغییر نگاهم شد. درست مثل اینکه می‌گویند ادب از که آموختی از بی‌ادبان. من تحصیلات آکادمیک نداشتم، اما همین کارکردن با کارگردان‌های ضعیف کمک کرد خلاف نظر آنها کار کنم». او به بخشی از خاطراتش در سینما اشاره کرد و گفت: «در فیلم «دو نیمه سب» وقتی با کیانوش عیاری کار می‌کردم، صحنه‌ای بود که پشت شیشه اتوبوس دختر قفبری نظاره‌گر دختری است که همزاد او است و در ماشین رانندگی می‌کند؛ نیمی از صورت این دختر در شیشه